

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

## نهضت‌های ملی ایران

(۳۷)

افشین پس از دریافت پیغام سهل بن سنباط مبنی بر اینکه بابک در حصار وی بسر میبرد بی نهایت مسرور شد ولی واقعاً باور نمی کرد که بابک باین زودی و آنهم باین آسانی بچنگال او درآید بهمین جهت یکی از نزدیکان خود را مخفیانه به حصار سهل فرستاد تا دریابد که آن شخص بابک است یا خیر؟

طبق دستور افشین آن مرد به حصار سهل بن سنباط رفت و نامه‌ی را که افشین بدین منظور نوشته بود به سهل داد سهل گفت:

اگر بابک بیگانه‌ای را در این حصار ببیند از اینجا بیرون شود و من او را باز نتوانم آورد « ولی يك فكر بخاطرم رسید و آن اینکه تو جامعه طباطبایان اندر پوش و کاسه طعام همی آور تا او را به بینی و اگر پرسد که این کیست گویم که طباطبایان و تو نیز همچنین گوی » پس آن مرد بهمین نحو عمل کرد و در لباس طباطبایان با کاسه طعام نزد بابک رفت وی مردی خراسانی و از شهر اسروشنه بود « بابک چون او را بدید گفت: این کیست؟ سهل گفت این مردیست خراسانی و طباطبایان ماست بابک پرسید چند سالست که در اینجا هست؟ سهل گفت سالهاست و اینجا زن گرفته و خانه ساخته است و اکنون گوئی از اهالی اینجا است.

بابک گفت: راست گوئی که مرد از آنجاست که آنجا زن دارد « چون طعام بخوردند آن مرد سوی افشین شد و گفت بی تردید آن مرد بابک است « در همین حال بابک به سهل گفت بهتر دانم که برادرم عبدالله در اینجا نباشد زیرا هر گاه باین محل راه

یا بند یکی از ما بماند» سهل برای اینکه بابک از وی مشکوک نشود عبدالله را به حصار دهقانی بنام عیسی بن یوسف بن اصطفا نوس فرستاد «افشین پس از اطمینان باینکه بابک در حصار سهل بن سنباط بسر میبرد دوتن از سرهنگان خود یکی ابوسعید محمد بن یوسف و دیگری بنام بوزباره را با دوهزار مرد جنگی مأمور دستگیری بابک نمود و بآنان گفت بروید و بنگرید تا سهل شما را چه فرماید و چنان کنید که بابک را زنده بمن آورید» ایشان بیامدند بربک فرسنگی حصار سهل فرود آمدند و به سهل پیغام دادند که برای دستگیری بابک آمده‌ایم» سهل گفت من نخواهم که از خانه خویشتن او را به شما سپارم که اگر افشین او را نکشد و باز بر ما مسلط گردد کینه از ما باز خواهد» من او را به بهانه شکار به فلان جای میان کوه آورم و شما را بخوانم یک سرهنگ با سپاه خویش از آن سو آید و یک سرهنگ از این سوی تا من بگویم که این سپاه افشین را خبر بوده است و بر ما تاخته‌اند، تا او نداند که من شما را آورده‌ام» ایشان بنشستند» دیگر روز بامداد سهل بابک را گفت در این نزدیکی شکار گاهیمست و اگر مایل باشی برای رفع غم ورنجوری بدانجا رویم تادلت بکشاید، بابک اظهار تمایل کرد و سهل او را بدانجا که وعده کرده بود برد و مشغول شکار شدند، آنکه بسرهنگان خبر داد و ایشان هریکی از سوئی به بالای کوه آمدند و بابک را محاصره کردند» در این موقع بابک در هر حالی که مرغ شکاری در دست داشت ایشان را دید و دانست که لشکریان افشین بدانجا آمده‌اند آن مرغ را از کف رها کرد و از اسب فرود آمد و بزمین نشست، تا بدینوسیله خود را مخفی نموده باشد ولی سرهنگان بالای سر او آمدند و بلا دفاع او را گرفتند» بابک سهل را دشنام داد و گفت ارزان فروختی مرا بدین یهودان اگر مال و زر میخواستی ترا بیش از آنچه اینان دادند میدادم، سرهنگان بابک را نزد افشین آوردند.

افشین دستور داد اورا دربند کردند و بموکلان سپردند و آن روز هفدهم ماه شوال دویست بیست و دو بود ، افشین به اشاره و نشانی سهل بن سنباط افرادی را بمنظور دستگیری برادر بابک به حصار ابن اصطفانوس فرستاد و عبدالله برادر بابک را دستگیر نمودند و آوردند (۱) .

ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال روز بیرون آمدن افشین را بجنگی که از آن جنگ بابک فرار کرد و بدست سپاه معتمم افتاد سه شنبه ۲۷ شعبان سال ۲۲۲ مینویسد و گوید در غره رمضان حصار بذرا بامنجنیق محاصره کردند و روز پنجشنبه ۲۳ رمضان افشین نزد بابک کس فرستاد و خواستار صلح شد و بابک مردی را که موسی الاقطع می گفتند نزد وی روانه کرد و آن فرستاده بابک خواستار شد که افشین و بابک با یکدیگر سخن گویند و افشین پذیرفت و در بیابانی با یکدیگر روبرو شدند و بالاخره هنگامی که شهر بذرا گرفتند و در کوی و برزن شهر با سپاه عبدالله برادر بابک جنگ کردند و آن روز گرما بمنتهی درجه رسیده بود و عاقبت پس از جنگهای بسیار که در کوی و برزن شهر بذرا روی داد بابک شکست خورد و سهل بن سنباط صاحب ناحیه رود ارس بود و افشین به دهقانان و کردهای ارمنستان نامه‌ها نوشته بود که ویرا بگیرند و چون سهل بن سنباط نزد بابک رسید بابک جامه خود را عوض کرده بود ولی با آن همه سهل اورا شناخت .

مؤلف روضة الصفا سبب گرفتاری بابک را بدینگونه نوشته است : که چون بابک و همراهان وی نزدیک قلعه سهل بن سنباط که یکی از طریقان بود فرود آمد بر کنار آبی نشستند «رهمه بی دیدند و از چوپانان گوسفندی خریدند ، شبان در حال پیش سهل رفت و گفت جمعی در فلان محل فرود آمده اند » سهل گفت بی شک آن جماعت بابک

و پیروان اویند .

آنکاه سوار شد و با جمعی متوجه آن جانب گشت و چون ازدور چشم سهل بر - بابک افتاد فرود آمد « پیش رفت و گفت ایها الملك خاطر جمع دار که بخانه خویش آمده‌ی و اکنون ملتمس آن است که بقلعه در آئی و در قصر شاهی بفراغ بال بنشین . . . . بابک با همراهان بحصار رفت و سهل در اعزاز و اکرام او مبالغه داشت و پیروان بابک را در خانه‌های مناسب فرود آورد و او را بر تخت نشاند و بخدمت او کمر بست و چون طعام آماده کردند سهل در خدمتش طعام خوردن آغاز کرد و بابک او را از کمال تبختر و نادانی مخاطب و معاتب گردانید و گفت ترا چه میرسد که بامن طعام خوری « سهل از سر سفره برخاست و گفت ایها الملك خطا کردم ، چه مرتبه من از آن نازل ترست که با پادشاهان چیزی خورم ، و چون بابک از طعام دست کشید سهل آهنگری آورد و گفت ایها الملك پای خود را دراز کن تا استاد زنجیری بر آن نهد و آهنگر بندی کران بر پای او نهاد ، بابک به سهل گفت غدر کردی و سهل او را دشنام داد و گفت : تو را عی بقر و غنم بودی و شبان را بتدبیر جیوش و سیاست و اجرای حکومت هیچ نسبت نیست ، پس از آن متعلقان او را هم در بند کرد و خبر به افشین فرستاد « افشین سرهنگی را با چهار هزار مرد روانه کرد تا بابک و سهل را نزد او بردند و درباره سهل عنایت کرد و بوی خلعت داد و خراج از مملکت وی برداشت ، و رقه‌ای نوشت و بیال کبوتر بست و به معتصم مرده داد .

مؤلف حبیب السیر عزیمت افشین را به آذربایجان در اوایل جمادی الاولی سال ۲۲۰ هجری ضبط کرده و سهل بن سنباطرا از رومیان شمرده و همان داستان روضة الصفا را نقل کرده است .

مسعودی در کتاب پر ارزش مروج الذهب (۱) گوید : بابک از شهر بد متسکر

با برادر و پسران و خانواده و خواص و نزدیکان خود با جامه مسافران و بازرگانان فرار کرد و در کنار چشمه‌ای در سرزمین ارمنستان فرود آمد از شبانی کوسفندی خرید و چون بهای آنرا بیش از آنچه می‌ارزید داد شبان نزد سهل رفت و خبر داد که آن کسی که باوی معامله کردم بابک است .

و سپس گوید : افشین به بطریقانی که در حصون و مواضع و شهرهای آذربایجان و ارمنستان و اران و بیلقان بودند نوشته بود که وی را دستگیر کنند و ایشان را جایزه وعده کرده بود و سپس همان داستان طعام خوردن سهل با بابک و بند نهادن بر پای او را آورده و گوید افشین بوزباره را با چهار هزار سوار آهن پوش برای گرفتاری بابک فرستاد و او را با سهل بن سنباط نزد افشین بردند .

ابن عبری می‌نویسد که : چون سهل بن سنباط از بابک خبر یافت او را اسیر کرد و بابک میخواست خویشان را بمال بسیار از وی بخرد و او نپذیرفت و پس از آنکه ارمنیان با مادر و خواهر و زن او گرد آمدند او را نزد افشین فرستاد .

قاضی غفاری در تاریخ نگارستان روز گرفتاری بابک را هفدهم شوال سال ۲۲۲ هجری ضبط کرده است .

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات گوید : که چون معتصم افشین را مأمور جنگ بابک کرد بلاد آذربایجان و جبال بوی داد و در تقرب و تعظیم او مبالغت نمود او را بر جمله ملوک زیادت قربت و ترتیب مخصوص کردانید و او را وظیفه کرد که هر روز بر نشیند ده هزار درم او را خلعت فرماید و روزی که بر نشیند پنج هزار درم و آن روزی که روی بحرب بابک نهاد هزار هزار درم او را عطا فرمود .

سپس سهل بن سنباط را نصرانی شمرده و گوید اگر چه ترسا بود اما بدست او افتاده بود و بمالی بسیار خود را باز خریده بود گویند تا آنگاه که با زن و مادر و

خواهر او سفاح نکرد او را طلاق نکرد و با جمله اسیران آن ملعون چنین کردی و بعد از آن نزدیک افشین فرستاد و معتصم قبول کرده بود که هر که او را زنده بیاورد ده هزار درم او را دهد و هر که سر او را بیاورد هزار هزار درم بوی رساند و چون آن ترسا او را زنده بنزد افشین اعزام داشت هزار درم به نزدیک او فرستاد ، ولی طبق نوشته کتاب مجمل فصیحی (۱) هزار هزار درم و کمتری مرصع به جواهر الوان و تاجی برای سهل بن سنباط برسم انعام فرستادند .

به ترتیبی که گفته شد افشین با حیل و تزویر بابک را دستگیر نمود و گروه بیشماری از خرم‌دینان که برای اعاده استقلال دینی و کشوری قد علم کرده بودند کشته و جمعی نیز اسیر شدند و حصارهای آنان ویران گردید باقی مانده آنان نیز پراکنده گردیدند اما کوششها و مبارزه‌های پی‌گیر آنان پایان نرسید و همچنان پس از بابک نیز دوام یافت « شرح این فعالیتها را در صفحات آینده این تألیف خواهید خواند .

### روزهای آخر زندگی بابک

معتصم خلیفه عباسی از خبر دستگیری بابک سردار باشاهات و دلاور آذربایجان که سالهای متمادی دولت عباسیان را در مانده کرده بود بی‌نهایت مسرور و شادمان شد و دستور داد فوری نامه به افشین نوشتند که هر چه زودتر بابک و برادرش عبدالله را برای مجازات به سامره که مرکز حکومت معتصم بود بیاورند ، طبق نوشته طبری، افشین بابک و برادرش را همراه سپاه خود از آذربایجان بسوی سامره حرکت داد و در هر منزل بین راه خلعتی گرانبها از طرف خلیفه معتصم که بعلت همین پیروزی سرمست غرور شده و در حقیقت به آرزوی دیرین و باور نکرده‌نی خود رسیده بود به افشین می‌رسید ، و چندان معتصم بکار بابک دل‌بستگی داشت که برای حفظ راهها و دفع آفت برف و

سر ما از آذربایجان تا عقبه حلوان سواران و سپاهیان گماشت و دستور داد که در هر فرسنگ بین راه اسبی تازه نفس نگاه داشتند و اخبار را مرتب به یکدیگر میرسانیدند تا به معتمم میرسید و از حلوان تا آذربایجان در هر منزلی فرسنگ به فرسنگ چهارپایان نگاهداشته بودند و هر يك روز یا دو روز چهار پایان را عوض میکردند و در هر فرسنگی مأموری بود که چون خبری از رسیدن افشین و سپاهیان وی که بابک را با خود میآوردند باو میرسید بانگ میکرد و بکسی که در فرسنگ بعد بود خبر میداد .

بهین ترتیب از هر فرسنگ شبانه روز خبر نزدیک شدن بابک قیام گر پر شور وطنی ایران که دستگیر شده بود به معتمم میرسید و سرور و شادمانی او افزون می گردید .

عاقبت افشین پس از طی طریق با انبوهی از خلعت های گران بها در روز پنجشنبه سوم ماه صفر سال ۲۲۳ هجری بشهر سامره وارد شد .

شادی خلیفه از این پیروزی بی اندازه بود پس از ورود افشین به سامره خلیفه او را بسیار بنواخت و تشریف و اکرام بی اندازه کرد .

افشین بابک را در قصر خود که در سامره واقع بود فرود آورد ، نوشته اند شبانگاه احمد بن ابی داود که قاضی القضاة بغداد و از مشاهیر معتزله بود ناشناس بدانجا رفت و بابک را بدید و با او سخن گفت .

پیدا است که هول و وحشت خلیفه نسبت به بابک تا چه حد بود که تا هنگام صبح طاقت نیارود و خود او نیز بطور ناشناس بسرای افشین رفت و در همان شب بابک را دید .

گوئی خلیفه و اطرافیان او نمیتوانستند باور کنند پهلوان دلیری که سالها

آنان را تهدید کرده است اکنون در آنجا به اسارت بسر میبرد .

دیگر روز معتصم برنشست و مردم از دروازه عامه تا مطیره صف کشیدند . معتصم میخواست مردم بایک را برسوائی و خواری ببینند . از کسان خویش پرسید که او را برچه باید نشانند ؟ گفتند هیچ چیز مناسب تر از فیل نیست . دستور داد فیلی بیاوردند و بایک را لباس زیبادربوشیدند و کلاه سمور بر سر نهادند و او را بر انبوه مردم بردرگاه خلیفه بدارالعامه آوردند ، خلیفه دژخیم خواست تا دست و پای او را ببرد بفرمود تا دژخیم بایک را که نام او نود نود بود بخواندند .

حاجب ارباب العامه برآمد و نود نود را بخواند چون وی فراز آمد خلیفه فرمان داد ابتدا دستها و سپس پاها و بعد از آن سر بایک را برید و شکمش را شکافت پیکر بایک را بر در سامره بردار کردند و سرش را در همه شهرهای عراق بگردانیدند و سپس به خراسان فرستادند ، برادر بایک را نیز به بغداد اعزام داشتند در آنجا نیز اسحق بن ابراهیم امیر بغداد دستور داد برادر بایک را بترتیب و مانند او بکشتند و پیکر مصلوب او را بر جسر بغداد بدار آویختند .

برخی از مورخان نوشته اند که عبدالله برادر بایک توسط پورشروین طبری تحت الحفظ به بغداد آورده شد در راه بغداد عبدالله را در قلعه بردان جای دادند ، عبدالله از مستحفظ خود پرسید :

( تو کیستی؟ ) مستحفظ جواب داد ( من پورشروین شهزاده طبرستانم ) .

عبدالله گفت : ( خدای را ستایش میکنم که یکی از دهقانان را برای نظارت در اعدام من مأمور فرموده است ) در آن زمان نجباء ملاکین را دهقانان دهقانان مینامیدند ( پورشروین بدژخیمی که نود نود نام داشت و مأمور کشتن عبدالله بود اشاره کرد و گفت .



اودر کشتن تو نظارت خواهد داشت ، عبدالله روبه پورشروین کرد وباسخ داد :  
کارمن بانست این شخص فقط يك وحشی بیش نیست . (۱)  
خونسردی و بی پروائی بابك در مقابل مرگ نشان داد شایسته همه گونه تمجید  
و تحسین است و این کار مخصوص قهرمانان بزرگ ملی است که نام آنان بر صفحه  
روزگار به شهادت و مردانگی معروف و ثبت گردیده است .

گویند وقتی که بابك را بنزد معتصم آوردند برادرش هم بدانجا بود ، وی را  
گفت : ( ای بابك کاری کردی که کس نکرد ، اکنون صبر کن که دیگری نکرده  
باشد (۲) گفت خواهی دید که صبر چگونه کنم .

نوشته اند که چون يك دست بابك را بریدند دست دیگر در خون خود زد و بر  
روی خود مالید و همه روی خود را از خون خود سرخ کرد معتصم گفت : این چه عمل  
است بابك گفت : درین حکمتی است شما هر دو دست و پای مرا خواهید برید و گونه  
روی مردم را از خون سرخ باشد . چون خون از روی برود زرد شود من روی خویش  
از خون خود سرخ کردم تا وقتی که خون از تنم بیرون شود نگویند که رویش از  
بیم زرد شد (۳) .

باری بابك دردم مرگ نیز اینهمه شکنجه را بسردی تحمل کرد و هیچ سخن  
عجز آمیز نگفت و نام ایران و ایرانی را در تاریخ سربلند نگاهداشت و ثابت کرد که  
ایرانی در مقابل تازی اگر بمیرد هم سرفروند نخواهد آورد .

(ناتمام)

۱ - تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلد اول صفحه ۴۸۸

۲ - شذرات الذهب ج ۲ صفحه ۵۱ .

۳ - سیاست نامه صفحه ۲۵۱ .